

روان پریشی های مان را باید جدی بگیریم

اخیراً گزارشی را در یکی از نشریه ها خواندم که میگفت : " شماری از افراد نظامی روسیه که قبلاً در جنگهای افغانستان سهم گرفته و حالا در سنین 50 تا 60 ساله گی بسر میبرند، به انواع مختلف بیماری های روانی دچار بوده و تحت مراقبت های پزشکی در بیمارستان های مخصوص قرار دارند." در گزارش همچنان آمده : " تعداد دیگری از این سربازان سابق ارتش سرخ، با آنکه همراه با اعضای خانواده های خود زنده گی میکنند، به یک سلسله اختلالات و عوارض روحی - روانی ناشی از مشاهده ی صحنه های ترسناک و دلهره آور جنگ افغانستان دچار میباشند و از لحاظ روانی هنوز سلامت از دست رفته ی خود را باز نیافته اند."

بخش دیگر این گزارش هم شنیدنی است : " نیروی زمینی ارتش امریکا اخیراً نتیجه ی تحقیقاتی را منتشر کرده است که بر اساس آن ؛ از هر پنج سرباز امریکایی در افغانستان، یکتن آنان از یک سلسله نا هنجاریها و مشکلات روانی رنج میبرند." در این تحقیقات همچنان آمده است که : " بیشتر از بیست درصد سربازان امریکایی که در افغانستان در خط مقدم جبهه می جنگند، دچار اضطراب، افسرده گی وحالات نیمه جنون میباشند و در موقع باز گشت به امریکا ، این نوع بیماری های خطرناک روانی را که ناشی از شدت در گیریها و خصلت بیرحمانه ی جنگ افغانستان است باخود به امریکا می آورند و خانواده های خود را در تشویش و نگرانی غرق میکنند..."

منظور من از تذکر این بخش از گزارش مزبور اینست که لزوماً باید یکبار به حال خود مان ، به زنده گی مردم مان و اوضاع سر زمین جنگندیده و جنگزده ی مان بیندیشیم. پیرامون این موضوع مهم بیندیشیم که وقتی یک سرباز خارجی اشغالگر، تنها برای مدت کوتاهی یا می جنگد و یا شاهد صحنه های جنگ میباشد، حین بازگشت به کشورش، دچار اختلال دماغی و بیماری های روحی و روانی میشود، پس جامعه ی انسانی افغانستان که بیشتر از سه دهه به اینسو، هم با غریو دلخراش جنگ تمام عیار مواجه اند وهم گلوله و خمپاره ی دشمنان انسانیت در هر قدم پیکر افراد این جامعه را هدف گرفته است میگیرد که بدین حساب، هر عضو خانواده نه تنها شاهد صحنه های هولناک و تکان دهنده ی انفجار ها ، کشتن ها و دریدن های وحشیانه و دور از رحم و انسانیت بوده است ، بلکه سوختن و خاکستر شدن نزدیک ترین عزیزان خود شان را نیز پیش چشم خویش دیده و رنج های طاقت سوز آنها تحمل کرده و میکنند ، تصورش را بکنید که از نظر روحی و جسمی و بخصوص از نظر روانی در چه حالتی قرار خواهند داشت ؟ اگر سربازان خارجی که صرفاً از دیدن صحنه های جنگ به بیماری های روحی و روانی مبتلا شده و یا میشوند، این شانس را دارند که لااقل، در بیمارستان های مخصوص کشور های خویش تحت معالجه و مداوا قرار بگیرند ، ولی با درد و دریغ که بیماران ما نه تنها که هیچ نوع مداوا و

معالجه را نمی شناسند، بلکه هیچ کس در هیچ حالتی حتا در اندیشه ی دلجویی آنها هم نبوده و نیست .

حال، جا دارد وقتی احوال ، اعمال و گفتار تعداد زیادی از هم میهنان عزیز مان را که جنگها و صحنه های دهشتناک ناشی از اوضاع جنگی کشور را پشت سر گذاشته و پای شان تا این سر زمین ها رسیده است ، می بینیم و یا می شنویم، مطمئن میشویم که از تأثیرات و ضربات همان بیماریهای روحی و روانی که گفتیم ، مصوون نمانده اند. مردمان سرزمین ما، تنها شاهد صحنه های جنگ و جنون نبوده اند، بلکه اگر خود، در جنگ مسلحانه بی اشتراک نداشته اند، تهدیدها، دستگیریها، فرار کردن ها ، شکنجه ها، رنج پنهان زیستن ها ، درد زندانها، تحقیرها ، فحاشی ها و لت و کوب و بیخوابی و بی حرمتی ها را دیده و لمس کرده اند.

باید متذکر شد که شدت وحدت این بیماری ها، نسبت به مردم امی و عامی ، در وجود آنانی متبازتر است که یا نسبت به دیگران با سواد تر ، کتابخوان تر و به اصطلاح روشفکتر اند و یا دوست دارند در ردیف آنان حساب شوند. هرچند ما، متخصص و معالج مشکلات روانی انسانها نیستیم ، ولی از مطالعه و بررسی امور، مشاهدات و برخورد های فردی و اجتماعی میتوانیم تا حد زیادی به عوامل و علامات آن پی ببریم .

به اعتقاد ما ، بخشی از علامات و نشانه های بیماری روحی و روانی ، آنچنانکه همین اکنون در عالم غربت بملاحظه میرسد، اینهاست :

به همه کس از درجه ی شک و تردید نگریستن

نسبت به همه ، مخالفت ورزیدن

از قیافه، سخن و افکار دیگران نفرت داشتن

در آتش حسادتها و بد بینیها سوختن قلم

سخن و قدم را در جهت تخریب و تخریش هموعان بکار بستن

خود را نسبت به دیگران برتر نگریستن

لافیدن و دروغ گفتن و به دیگران اتهام بستن

حرکات و سکنات مضحک و دور از شأن یک انسان متعالی انجام دادن

بی حوصله گی ، مودماغی ، فریاد کشیدن و خیالاتی بودن

دلسردی، بی مهری و خصومت ورزی بی موجب در برابر دیگران

انزوا گرایی، درخانه نشستن و از جمع انسانها دوری گزیدن

خود را شکست خورده ، نو مید و بی آینده دیدن

از شادی، سلامتی ، موفقیت و پیروزی های دیگران رنج بردن

خود را تحقیر شده تلقی کردن عقده داشتن و در مقابل هرکسی عقده مندانه برخورد کردن درون گرا بودن و از گفتن ها و ظاهر شدن ها در ملا عام هراس داشتن از خبرچینی، خبررسانی، غیبت و عناد ورزی لذت بردن سعی در بهم اندازی هم میهنان و ایجاد دویی و دوری میان آنها.

سوالهای همیشه گی بی که چرا ما افغانها متحد نمیشویم؟ چرا باهم محبت نداریم؟ چرا شدیداً پنهانکاریم؟ چرا تخریب کننده ی یکدیگریم؟ و بالاخره، چرا نمیتوانیم به آسانی شاهد موفقیت ها را در آغوش کشیم و مظهر نیکویی، همکاری، همدلی و پذیرای یکدیگر در جامعه باشیم؟ و ده ها چرای دیگر تا حال پاسخ درست، قانع کننده و علاج پذیر را نیافته اند.

به برداشت ما، متأسفانه، در کنار صدها کم کاری، عقبمانی فردی، اجتماعی، علمی و فرهنگی که بدان مواجه هستیم، دربخش بررسی، تحلیل و کاوش مسایل مهم روحی، بخصوص پیرامون اثرات ناگوار و نا هنجار جنگها و مصیبت های چندین ساله ی جامعه ی افغانی نیز کمبود عظیمی داریم که تاکنون هیچ فرد یا منبع مسوول در این مورد توجه لازم مبذول نداشته است. وقتی در یک جامعه، چنین بیماری های مزمن رخنه کند و برای دراز مدت، راه علاج نیابد، دستهای ناپاک مغرضین داخلی و خارجی، بخصوص، شبکه های خرابکارکشور های همسایه و غیر همسایه، به بسیار آسانی میتوانند ویروس بیماریهای دیگر از قبیل افتراق قومی و زبانی، انزجار و کین توزی، بدگویی و بد زبانی و بالاخره، جدال و جنایت رنگارنگ را به درون جامعه ی علیل ما پمپ کنند. بیماری بی که همین حالا متأسفانه در میان افراد و حلقهات خورد و کوچک جامعه ی افغانی در غربت بملاحظه میرسد.

به اعتقاد ما، علما و دانشمندان گرامی، بخصوص ذواتی که در این موارد فهم و تخصص علمی دارند، باید هرچه زود تر دست بکار شوند و با توسل به ذرایع مختلف تنویری، تبلیغی، تحریری و تلاش های دیگر، راه ها و وسایل رفع چنین بلای عظیم انسانی و اجتماعی را پیش روی بیماران و منابع رسمی بگذارند، کاری که دیگران در کشورهای خودشان، قبلاً بدان پرداخته اند. به امید معالجه ی هرچه زود تر بیماران ما و به آرزوی روشنی و بهروزی در افغانستان و جهان. (پایان)